

یادداشت

مشهورات تاریخی آفت آگاهی
مغولان، ایلغار یا نوزایش

کاوه رهنما

روند شکل‌گیری و بسط و گسترش مشهورات تاریخی پیچیده و تودرتو است. مشهورات تاریخی باورها و عقایدی رایج و قالبی (کلیشهای) در مورد واقع و رویدادها، جریان‌ها، رویدادها و شخصیت‌های تاریخی هستند و ربطی هم به اینجا و اکنون ندارند. در همه جای دنیا و در همه زمان‌ها، بعضی دیدگاه‌ها تبدیل به باور رایج می‌شوند و تصحیح یا تنقید آنها بسیار دشوار و از برخی جهات غیر ممکن است. اظهار نظر خلاف این باورهای رایج یا همان مشهورات تاریخی نیز به همین میزان دشوار است و کسی که خطر کند و بخواهد علیه آنها سخن بگوید، پیشاپیش پیه این را به تن خود مالیده است که از هر سومرد حمله‌وهجمه‌واقع‌شود. واقعیت‌امان آن است که تاریخ‌نگاری انتقادی و مبتنی بر مشاهده روش‌مند و نقادانه استاد و مدارک دقیقاً همین کار را باید بکند؛ یعنی باید بکوشد علیه اعتقاد عمومی به مشهورات تاریخی ایستادگی کند و بانگاهی ریزبینانه و بدون تعارف و مجامست به با بهره گرفتن از استدلال و استدک نگرشی واقع‌بینانه نسبت به موضوع مورد بحث ارائه کند. کار دیگر مورخ جدی آن است که خود موضوع مشهورات و فرآیند تکوین و تحول آنها را مورد مطالعه قرار دهد و نشان دهد که چرا و چگونه، یک نگرش خاص به تاریخ، در میان عموم شکل می‌گیرد و مورد اقبال قرار می‌گیرد و چگونه همین باور به تدریج یا به یکباره، ده‌چار دگر دیسی صوری یا محتوایی باور می‌شود.

در غیاب این شنسویه از تاریخ‌نگاری آنچه ذهنیت عمومی در برابر تاریخ‌را شکل می‌دهد، عقایدی سنجشیده و در کنار واقع‌روغین و بر غلط است که به جای روشنگری، به جعل مر کب‌می انجامد؛ ای بسا همین نادانی مضاعف، پیامندهایی ناگوار و تلخ را پدید آورد. در حالی که ذهنیت نقاد، به دلیل بویایی به باور صلب و جزمی (دگم) به دیده تردید نگاه می‌کند و همواره برای نگاه خودش نیز ذره‌ای انکار کف‌کارگری را در نظر می‌گیرد. کوچک‌ترین فضیلت‌این عدم قطعیت‌نپندیشیده نیز برهیز از تصلب و جزم‌دینشی و انحصار گرای‌فکری است.

تا جایی که به تاریخ سده‌های میانه ایران بازمی‌گردد، یکی از این باورهای جزمی و در نتیجه غیرانتقادی، این عقیده است که مغولان اقوامی وحشی و بی‌پهرو از هر گونه فکر و اندیشه‌ای بودند که صرفاً به هدف قتل و غارت یا به نجد ایران گناشتند و نتیجه یورش بی‌امان‌شان نیز چیزی جز زمین سوخته و خاک به توبره کشیده شده نیست. شیوخ و روح‌این فکر آنچنان است که لفظ مغول‌ برای عموم فرانسوی‌زبان چیزی جز خشونت و بی‌رحمی را به ذهن متبادر نمی‌کند. اما در واقعیت تاریخی قوه‌طور دیگری است. شاید شگفت‌انگیز باشد که جورج لین، استاد ارشد تاریخ خاورمیانه و آسیای مر کزی دانشگاه سواس، اوایل

تاریخ ایلخان مغول را «نسناس ایرانی» می‌خواند و از گونه‌ای نوزایش و تجدید حیات فرهنگی ایران در این دوره یاد می‌کند. البته نباید فراموش کرد که منظور او به‌طور مشخص، میان ایلغار اولیه مغول (۱۶۱۶ تا ۶۵۶ ق.) یعنی حدود ۴۰ سال دوران حاکمیت ایلخانان که با ورود هولاکو خان (نواده چنگیز) در حدود ۶۵۶ ق. همراہ بود، تمایز می‌گذازد.

اما به هر حال جورج لین، در کتاب «ایران در اوایل عهد ایلخانان» که سید ابوالفضل رضوی، استادیار دانشگاه لرستان آن را ترجمه کرده است، نشان می‌دهد که –اگر چه ورود هولاکو چنان که مترجم در مقدمه متذکر می‌شود، چندان مسالمت‌جوانه نبود– در پرتو نظر و امنیت نسبی که حکومت ایلخانی به وجود آورد، زمینسه برای احیای فکر و فرهنگ ایرانی- اسلامی هموار شد. البته همان‌طور که دکتر رضوی تأکید می‌کند، در این میان نباید از نقش کلیدی و موثر دیوانسالاران و وزرا و علمای ایرانی در مهار رفتارهای غیرعشرشیشینانه (غیرمدنی) مغول‌ها از سووی و بنا ساختن مجدد نظام دنیوانی با سابقه و ریشه‌داری ایرانی از سووی دیگر فغلت ورزید. اما به هر حال، «حاکمیت گسته در داخل کشور و شرع و غرب آسیا را هم به پیوسته و زمینه‌های مآخول فرهنگ‌ها و گسترش آفق‌های فکری امروز هر کد و باورق بخشیدن به طرف تجاری، تعامل بیشتر اقوام و ملل را موجب شده بود نیز، تأثیر فراروانی داشت.» رشاد و گسترش تصوف، فعالیت صاحبان حرفه‌ها در قالب تشکل‌های انجمنی که زمینسه‌ساز شکل‌گیری اصناف بود، رشد فتوت، تحول در شعر و ادب و قوت گرفتن تاریخ‌نگاری و در نهایت ایجاد حکومتی واحد در مرزهای مشخص، بخشی از ویژگی‌های دوران ایلخانان است. فراموش نکنیم که برخی از مهم‌ترین قلم‌های ادبی و فکری ایران زمین مثل خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ ق.)، عبدالعزیز شیرازی (۶۰۶-۶۶۰ ق.)، مولانا جلال‌الدین بلخی (۶۷۲-۶۰۴ ق.)، حافظ شیرازی (۷۲۲-۷۲۷ ق.) و خواجه رشیدالدین فضل‌الله (۷۱۸-۶۴۸ ق.)، در این دوران به‌منصفه ظهور سبندند. اما همچنان که دربدو سخن گفته شد، نگرش انتقادی به تاریخ، همچنان که بنا بر دید پدیدشندن روح امری افراط‌کند، باید از تفریط نیز بهره‌یزد. درست است که در دوران تثبیت ایلخانان مغول ثبات و تساهل نسبی امکان فعالیت‌های فکری و فرهنگی را برای ایرانیان فراهم آورد و در واقع (به دلیل از دست رفتن رتبه‌مرکزیت بغداد و اهمیت یافتن آذربایجان) زمینهای شدنی را بآمن‌دمن صفویه‌ها میان‌بیاورد. این نکته نیز فغلت ورزید که چنان که محمدباقر و توفی، استاد تاریخ دانشگاه تهران می‌گوید، ایلغار مغول به گسست نسلی و انقطاع در انتقال سنت نیز انجامید. حمله مغولان موجب مهاجرت‌ها و گسترده ساکنان ایران و در نتیجه خروج نیروی کار از صحنه شد؛ ضرب‌های مملک‌به‌شهرنشینی که امکان انتقال تجربه را از میان برد. در صورت بایده‌سرد و گرم ایلغار و سپس تاسیس دولت ایلخانان را با یکدیگر در نظر گرفت و یکسویه قاضی نرفت، و یکردی که به‌نظر می‌آید پیشینه‌یابان مادران موفق بودند، آنها با جذب و هضم جامعه و فرهنگ مهاجم، می‌کوشیدند آن را تقابخشند. فراموش نکنیم که تا همین چنددهه پیش، بسیاری نام فرزندان شان را چنگیزی می‌گذاشتند و این نشانگر آن است که در نگاه عموم مردم به هیچ وجه نگرش افراط و تفریطی امروز به مغولان رواح نباشد.

اندیشه

تاریخ و اندیشه



میشم قهوه چیان

نگاه رایج ما به تاریخ بسیار قالبی (کلیشه‌ای) و سطحی و مملو از باورهای رایج اما نادر ست است. یکی از این باورها تصور خام و غلط از تاریخ مغول است. ریم مجتهدی، استاد نام‌آشنای فلسفه که دستی نیز در تحقیق و پژوهش تاریخی دارد، در یکی از آخرین آثارش «مغولان و سرنویست فرهنگی ایران» با نگاهی جامع و فلسفی کوششیده، این باور رایج که مغولان صرفاً «آمدمند و کندندز و سوختند و کشتند و پرند و فرقتند» را به چالش بکشند و با رویکردی انتقادی با تأکید بر توانمندی‌های فرهنگ ایرانی، نشان‌دهد که چگونه ایرانیان توانستند در پرتو جهان‌روایی مغولان، به بسط و گسترش میراث فرهنگی خود بپردازند. به باور مجتهدی، در مقام یک فیلسوف، باید واقع‌بین بود و نگاه تاریخی را از سیاه و سفیددین‌ها زدود. او ضمن اشاره به وبیرانگری‌های مغول، جنبه‌های مثبت دستاوردهای آنها را که به یاری وزیران، علما و دیوانسالاران ایرانی پدید آمد، برجسته می‌سازد و ضمن طرد نژادباوری، بر ماندگاری آثار ایشان تا به امروز سخن می‌گوید.

■ شما در کتاب مغولان و سرنوشت فرهنگی ایران به تاریخ میانه ایران پرداخته‌اید، در مقدمه اشارات زیادی به هگل داشته‌اید، رویکرد شما به تاریخ ایران چگونه است؟ آیا مغولان بخشی از ادوار تاریخی ایران هستند یا آنها مر حله‌ای خاص از تاریخ ایران نیستند.

نخست آنکه من هگلی نیستم، آنچه در هگل برای من اهمیت دارد، رابطه تفکر فلسفی با تاریخ تفکر است. تاریخ تفکر و فلسفه دلالت بر حیات بالفعل فلسفه دارد. درست است که افکار عوض شده و افکار جدیدی می‌آید، این نشان می‌دهد که فلسفه زنده است و ما مادامی که زنده هستیم سیری تاریخی داریم و تاریخ‌داشتن دلالت بر زنده بودن می‌کند، بطوری که اگر مملکتی دچار خوت رکود شود، گفته می‌شود که این کشور تاریخ ندارد و فرهنگ وقتی زنده است که بالفعل در آن حرکت و جریان وجود دارد. رودخانه تا وقتی بدل به مرداب نشده، جوشان و

خشونت و جنگ

کارل فون کلاوزویتس، یک منتفکر آلمانی که نظر به پرداز جنگ هم هست، معتقد است که خشونت لازمه جنگ است و اساسا جنگ

جنگ را می‌برد که هر نوع خشونتی را مجاز بداند و شاید مغولان به تنهایی مظلوم هم بودند، اما خشونت توسط چنگیز به اینها تعلیم داده می‌شد. برخی شهرهایی که مقاومت کردند مانند نیشابور یا خاک یکسان شد، اما شهرهایی مانند شیراز و تبریز در امان ماندند، اینها از خشونت در جنگ سود می‌جستند. این متفکر آلمانی بر اساس این رفتار مغول‌ها نظر به‌ای ساخته است که رفتار آن‌تش هینترل بر این مبنا بوده است.

جاری است. من دیالکتیک هگل را قبول ندارم که عین تاریخ باشد. او دیالکتیک را خارج از ذهن می‌برد و من آن را خاصیت ذهن انسان می‌دانم. ما وقتی فکر می‌کنیم به نقاط مثبت و منفی‌ها را در نظر می‌گیریم و دیالکتیک ابثاتی است و نه ثبوتی و در طبیعت وجود ندارد. من منتفکر وقتی به تاریخ مغول فکر می‌کنم، می‌توانم با روش هگل تا حدودی همراه شوم، اما کاملاً را عن واقعیت ندانم. اما راجع به مغولان باید بگویم که آنها در دوره‌ای از قرن دوازدهم میلادی و هفتم هجری قمری، پدیدار و حادثه‌ای بودند که جهانی شده‌اند. در خصوص اطلاق مغول به قبایلی که آن روز زندگی می‌کردند، این ما هستیم که آنها مغول‌ها را می‌دانیم، آنچه در مغولستان رخ داده است، به قبایل کوچنشین مختلفی مربوط است که در قسمتی که امروز مغولستان گفته می‌شود، زندگی می‌کردند. اسم مغول را چنگیز تعمیم داده است، سیاست‌او این بوده است که یک کم مشترک را برای قبایل پراکنده‌ای که دشمن هم بودند، اختصاص دهد.

■ در مورد خود چنگیز چه می‌دانیم؟
چنگیز چهره عجبیی است، او یتیم است و خودساخته به تمام معنا. تمام این قبایل باو دشمنی کردند، حتی قبایلی که با پدر چنگیز متحد شده بودند. شغل این قبایل جنگ

Info@etemadnewspaper.ir

یادداشت



بود برای زنده ماندن باید می‌جنگیدند. نمی‌خواهم بگویم کار چنگیز مجززه بوده است، اما او شرایط این قبایل را دریافت و خواست از این امکانات بهره‌جویی گسترده‌ای بکند. در «پاسا»‌های چنگیز آمده است که همه اقوام منطقه باید خود را مغول بدانند. در حالی که مغول نام کوچک‌ترین قبیله آن زمان بوده است. به صورت اجباری همه اقوام منطقه توسط چنگیز، مانند کاری که رشا شاه و آنتاتورک انجام داد، «مغول» شدند. دیگر استعداد، نبوغ و هوشمندی چنگیز، سازماندهی لشکرش بود. شاید برای اولین‌بار در این مناطق یک نظام منسجم قانونمند حساب‌شده مانند ریاضی به وجود آمد. همین قدرت مغول بوده وقتی آسانی به جنگ می‌رود، رودخانه‌ای از مورچه‌ها وجود دارد که ممکن است انسان را بخورند. مغول‌ها چنین کاری می‌کردند، این تفاوت که در میان مورچه‌ها غریزه عمل می‌کند اما در میان مغول‌ها حساس و تدبیر؛ واحدهایی ده نفره به وجود آمده بود که انسجام بسیار بالایی داشتند و هر ده هزار نفر که تومان خوانده می‌شد و یک امیر تومان داشت، از این دسته‌های ده نفره و صد نفره وجود دارد که اسرار سری مغولان نام گرفته‌است.

■ آیا شرایط اجتماعی ایران امروز و مسأله قومیت‌ها به نوعی می‌توانند ردیل تاریخ مغول تحلیل شود؟
نه، اما نمی‌توان تأثیرش را انکار کرد، باید به چند دلیل به مغول‌ها توجه کرد. یکی جنگ‌های صلیبی است، وقتی غربی‌ها به خاورمیانه آمدند، اولین گروه‌هایی که جلوی غربی‌ها ایستادند از جمله نورالدین زنکی که چهره درخشانی بود، بعد اروپا به هاستند که ترکاند، مالیک پس از ایشان هم ترکاند و بعد عثمانی هاستند. مغولان متاخر ایران در دوره‌های غازان خان با مالیک دشمنی داشتند و در ایران هم دشمنی با مالیک بوده است، وقتی که بغداد سقوط کرد، مالیک بسیار ناراضی شدند و خلیفه‌گری‌ای در کنار رودخانه نیل درست کردند. این مسأله ایرانیان و سلاطین و مغولان را تحریک می‌کند که با آنها جنگ کنند. اما نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که در میان مغولان مسیحیانی بودند که به علت دشمنی با مملوکان همراهان می‌شدند و غریبان از این مسأله استفاده کرد و مکاتباتی با ایشان داشتند تا هزینه مالیک همراهی‌هایی بشود و این پشت پرده جنگ‌های صلیبی است، بنابراین دوره مغول دوره وسعت پیدا کردن نقشه‌های سیاسی و تاریخی ایران، شرق و غرب است و نمی‌توان این جنبه را فراموش کرد. استنادی در واتیکان وجود دارد که اسرار سری مغولان نام گرفته‌است.

■ بحثی را مطرح کرده‌اید که تا تاریخ پیش از چنگیز به تاریخ هجدهم‌دیگر بر داخته‌اند و از چنگیز یاد کرده‌اید که روحیه دشمنی داشته و نابغه بوده است و البته کار بزرگی هم کرده، آیا می‌توان همه چیز را به شخص چنگیز بازگرداند یا به شرایط و دیگر مسائل برای مثال از تباطات او با چین، آیا به این نبوغ آگاهی‌های چنگیز راهم باید افزود؟

قبایل آن منطقه سال‌ها به سبب جنگ و اختلافات با هم زندگی می‌کردند و نحوه زندگی‌شان چپاول اقوام نزدیک به خودشان بود، اگر ما برای چنگیز قائل به یک هوش و شخصیت استثنایی شویم از آن جهت خواهد بود که امکانات این بشریو می‌تواند به هدف مثبتی برساند که به جای چپاول همه دنیا را گرفت. حتی هینتلر برای اتحاد آلمان جنگ را لازم دید. جنگ شما را قادر می‌سازد تا با اتحاد خودتان، به غیر غلبه کنید، غرب هم همین است. چنگیز مغولان را به نان و نوارساند. وقتی اروپایی‌ها به نزد خان مغولان می‌رسند به ایشان می‌گوید چرا پادشاهان و پاب شما را فریب نمانند شیراز و تبریز در امان ماندند، اینها رسیده‌اند؟! آنها دنیا را از آن خودمی‌دانستند و واحدی هم ن توانستند قلمرو وسیعی را تصرف کنند.

■ شما مطرح کرده‌اید که اینها خشونت و سببیت‌شان تا تکنیک بوده است.
این خشونت برای این بود که قدرت‌های پراکنده یک دست بشود و این از امکانات مغول بود.
■ شناسایی خشونت در مغولان چه میزان منعبت از تأثیر ایده صلح مدرن است، جنگ‌هایی که در آن دوره و در چین می‌شد همراه با خشونت بوده و آنها هم برای مثال از سر طرف مقابل در منجیق استفاده می‌کردند.

جنگ هم هست کلاوزویتس، یک متفکر آلمانی که نظریه پرداز است که در قرن هجدهم است که خشونت لازه جنگ است و اساسا کسی جنگ را می‌برد که هر نوع خشونتی را مجاز بداند و شاید مغولان به تنهایی مظلوم هم بودند، اما خشونت توسط چنگیز به اینها تعلیم داده می‌شد. برخی شهرهایی که مقاومت کردند مانند نیشابور یا خاک یکسان شد، اما شهرهایی مانند شیراز و تبریز در امان ماندند، اینها از خشونت در جنگ سود می‌جستند. این متفکر آلمانی بر اساس این رفتار مغول‌ها نظر به‌ای ساخته و روس‌ها دعای می‌کنند که رفتار آن‌تش هینتلر بر این مبنا بوده و بسیاری را بی‌دلیل می‌کشتند.

■ شما در بحثی از این کتاب گفته‌اید که با مغول‌زدایی، ایران پیشرفت نمی‌کند، منظور‌تان از طرح این بحث چیست؟
ما می‌بینیم سعیدی در دوره مغول است، حافظ در دوره‌ای است که شیراز به مغولان مالیت داده و وزیر سلطه آن‌ها است. دوره بعد از مغول تا تیموریان ادامه می‌یابد که از لحاظ معماری، کاشی کاری و هنر و صنایع در اوج است، ما سلطانیه به عنوان بزرگ‌ترین کنبد آجری دنیا را در این دوره داریم. مرادم از مغول‌زدایی این است که اگر ما سبقت‌داریم چون مغول آمده است، چطور می‌توان دید که آلمان در سال ۱۹۴۵ با خاک یکسان شد و الا ن یکی از قدرتهای اول جهان است. مرادم این است که ما با واقع‌بینی تاریخ را بر می‌گیریم، مغولان موجب شدند که

یکشنبه ۱۷ تیر ۱۳۹۷، ۲۴ شوال ۱۴۳۹، ۸ جولای ۲۰۱۸، سال شانزدهم، شماره ۴۱۲۹

یادداشت



مغولی وجود داشته و امروز در مغولستان وجود دارد. اگر به ترکمنستان ایران برویم می‌بیند این یوردها که مغول‌ها داشته‌اند، هنوز وجود دارد.

■ مگر ایران پس از اسلام با سلجوقیان بین‌المللی شد؟

تا یک حدی، می‌توانید بگویید با غزنیویان هم تا حدی شد؛ اما با مغولان آسیا و اروپا در هم فرو می‌روند. به جز امریکا جهان درگیر این مسأله می‌شود. خود اروپایی‌ها به این مسأله توجه کرده‌اند و خودشان را نسبت به نیروهای آسیای دور سنجیده‌اند که ما باید با اینها چه‌نسبتی داشته باشیم. اگر تاریخ بعد از مغول بخوانیم آق قویونلوها آمدند و تبریز را آباد کردند، اما قره‌قویونلوها بسیاری از مناطق را ویران کردند؛ از جمله سلطانیه را که آنها از بین بردند. این خشونت‌ها در شرق کامبایش بوده‌من خواستم بگویم، این ترس بی‌مورد بوده‌است.

■ مغول‌ها چه امکانات فرهنگی را تضعیف یا تقویت کردند؟
■ شما به خواجه نصیرالدین طوسی اشاره کرده‌اید که به نظر می‌رسد اینها به نوعی تساهل ایجاد کردند.

مغول‌ها در طول ورود و تساهل دینی را ایجاد کردند. برای مغول‌ها دین مهم نبود و آنها انحصاری که غزنویان داشتند، رانداشتند. کسانی که از لحاظ نظری بسیار بالاترند تیموریان هستند. مسجد کبود تبریز، یادگار این دوره است که در عراق و ایران هنر نقاشی و-را گسترش دادند. **■ گفته می‌شود هر قومی که واراد اینها شده، ایرانی شده است.**

این حرف تا حدی درست است. **■ آیا می‌توانیم بگویم هر قومی هم که آمده ایران را به معنای تغییر داده و در این مورد ایران هم مغولی شده است؟**

در اینکه هنر ایرانی مغولی شده است، در یک جاهایی شک نکنیم. ما در نقاشی، نقاشی مانی را داریم که به قبل از اسلام بازمی‌گردد، نقاشی بغدادی، سلجوقی و ایلخانی و صفوی را هم داریم. در دوره ایلخانی همان دستگاهی است که شیخ رشیدالدین فضل‌الله در تبریز ساخته بود که پس از زلزله ویران می‌شود و از نظر کاشی‌کاری و تهذیب و کتاب‌نویسی تراز اول بود. تاریخ جامع‌التواریخ و صورت‌هایی که در این کتاب کشیدند خیلی آشنایی بوده که مغولی است. اساسا نقاش مغولی به تبریز آورده شده است.

هگلی نیستم

آنچه در هگل برای من اهمیت دارد، رابطه تفکر فلسفی با تاریخ تفکر است. تاریخ تفکر و فلسفه دلالت بر حیات بالفعل فلسفه دارد. درست است که افکار عوض شده و افکار جدیدی می‌آید، این نشان می‌دهد که فلسفه زنده است و ما مادامی که زنده هستیم سیرتاریخی داریم و تاریخ‌داشتن دلالت بر زنده بودن می‌کند، بطوری که اگر مملکتی دچار رخوت رکود نشود، گفته می‌شود که این کشور تاریخ ندارد و فرهنگ وقتی زنده است که بالفعل در آن حرکت و جریان وجود دارد.

بودند. اما اینکه ایرانی‌ها چه‌دارند؟! نظر نقاشی هنر نقاشی چیزی بعضی حیوانات مانند اسب را از ایرانی‌ها گرفته‌اند، اما برخی چیزهای دیگر را ما از چینی‌ها گرفتیم. این ابرهایی که در نقاشی‌های ما هستند به اصطلاح «چی» خوانده می‌شود که همان چین بوده و از آنها گرفته شده است. یعنی یکی جور هم‌کاری گاهی بین ایرانیان و اقوام دیگر وجود داشته است. یکی از بزرگ‌ترین تحقیقاتی که در آسیا شده است، سبک یونانی بودایی در تمام کشورهای شرقی بیان شده است که این سبک از چین تا سوریه و شام آفریقاده می‌شود سوسانی‌و ایرانی هم هست.

■ بحثی مطرح می‌شود که مغولان، غزنیویان و سلجوقیان اقوام مهاجم بودند که واراد بران شده‌اند و باید فرهنگ ایرانی از عناصر اقوام مهاجم پیراسته شود، شما با این فرهنگ پیرایی به این شکل چه نظری دارید؟
نه، من اصلا موافق نیستم. تاریخ یعنی زندگی. تاریخ یکی که شما می‌گذرانید همان زندگی شماس، شما نمی‌توانید اینها را حذف کنید و بگویید من زندگی می‌کنم. در این صورت شما زندگی را کشته‌اید. می‌توانید گرایش‌های هنر جدید را به معنای بیشتر سوق دهید که مثلاً طرح‌های هخامنشی، ساسانی و-باشند که روی این حرفی نیست

یادداشت

یادداشت

یادداشت

یادداشت

در واکنش به یادداشت ر نالیسم و بازار ارز ادراکات اعتباری و مسأله نرخ ارز

در یک نگاه کلی، از نخستین و دقیق‌ترین درس‌های فلسفه این است که واقعیت قابل انکار نیست. واقعیت برای فیلسوف، ملاک و معیار دانایی است و در هر رویکردی اعم از سوزبکتیو و اِبُکتیو، حضور دارد؛ به بیان دیگر،

مجید احسن

چه واقعیت امری اِبُکتیو تلقی شود، آن‌گونه که برخی بیان می‌کنند، چه معنایی صرفا سوزبکتیو داشته باشد آنچنان که ایده‌الیسم بار کلی مدعی است و چه چیزی جز مواجهه و مناسبات سوزه‌ها با یک‌امر نباشد چنان که هگل می‌گوید یا اینکه هر تفسیر دیگری از آن آرایه‌شود، نهایتا این واقعیت است که وجود دارد و ما بآن مواجه می‌شویم. واقعیت واقعی است و این هر گز محل بحث نیست، زیرا انکار وجود و واقعیت مطلق مستلزم سکوت مطلق است و شایسته نیست کسی که منکر واقعیت است، خود را و سخن خود را واقعی‌پندارد.

با این حال، واقعیت ساحات گوناگونی دارد که هر کدام نیز احکام، اصول و ویژگی‌های خاص خود را دارد. این نکته، کلید فهم این مسأله است که چرا ادراکات ماداری کثرت و تنوع است؛ چنان که ساحات گوناگون واقعیت به هم آمیخته نمی‌شود، ساحات گوناگون ادراک هم به هم آمیخته نخواهند شد. بنابراین، خلط حیطه‌های گوناگون واقعیت و احکام آنها اشتباه است و مهم‌ترین موارد چنین اشتباهی، خلط اعتبار و حقیقت است. بر مبنای نظریه ادراکات اعتباری، همه انواع ادراکات نسبتی با واقع دارند، اما واقعیت متناظر آنها، گاه امری و رای اختیاری و اراده انسان و گاه در حیطه اراده و اختیار انسان است. هر یک از این دو نوع دانش، بنا بر ماهیت خود، مبنای علوم حقیقی و ادراکات اعتباری‌اند.

ادراکات حقیقی، اگر چه از سنخ ادراکند، اما با امری و رای اراده انسان مطابقت دارند؛ برخلاف ادراکات اعتباری که بر ساخته‌های انسانی و از سنخ اشياء هستند که برای رفع احتیاجات حیاتی، بر مبنای امکانات انسان توسط او ساخته و اعتبار می‌شوند. این ادراکات، اگر چه واقعیتی و رای اعتبارات و افعال انسانی‌اند، مانند اما انسان به دلیل نیازهای ضروری خود، ناچار است آنها را چنان قلمداد کند که بومی واقعیتند. لازمه اعتباری و ابزاری بودن این ادراکات و علوم ناشی از آنها این است که کارآمدی‌شان بر اساس نقش مفیدی ارزیابی شود که در جهت رفع نیازهای ضروری ایفای کند. ملاکی که جایگزین ملاک دوری علوم حقیقی یعنی صدق و مطابقت با واقع در ادراکات حقیقی می‌شود. البته اعتبارات انسانی که بر آمده از حاجت‌های کنونی و معطوف به واقع آنهاست، مبدأ و غایتی مرتب با ادراکات حقیقی دارند، اما چنان‌که سنخ آنها اعتباری است، معناداری آنها نیز از باب کارآمدی و مفید بودن‌شان ارزیابی می‌شود به طوری که گزاره‌هایی معنادارند که امور بشری بدون آنها امکان تحقق ندارند.

حال باید دانست که ادراکات اعتباری انواع مختلفی دارند، مثلا گاه ناشی از احساسات و تمایلات و ترجیحات فردی‌اند و از این روی، به جز موارد اندکی، متغیر و فاقد ضابطه و ملاک عمومی‌اند و نمی‌توانند تحت سازماندهی خاصی قرار بگیرند. بر خلاف آنها‌یسی که محصول اعتبار جمعی بوده و هویتی اجتماعی دارند و از ثبات بیشتری برخوردارند. علومی چون اقتصاد، سیاست و- از جمله اعتبارات نوع دومند که نباید به مثابه علوم حقیقی- چون فیزیک و فلسفه تلقی شوند. بنابراین کسی که به رالیسم معرفتی در ساحات ادراکات و علوم حقیقی سیوار دارد، لزومی ندارد که نظریه مطابقت را در ساحات موضوعات اعتباری بپذیرد. به همین دلیل نمی‌توان براساس چنین مبنایی، به‌نقد سخنان رئیس‌جمهور و تیم اقتصادی وی در نخر ارز را روانی و تبلیغاتی دانسته‌اند پر داخت چرا که این اظهارات بر مبنای نظریه ادراکات اعتباری هیچ تلازمی با حاکمیت رویکرد واقع‌گرایانه در ساحت حقایق غیراعتباری ندارند. از این رو نمی‌توان با نقد یک نظریه رالیستی خاص، قرارتی ویژه‌از ایده‌الیسم را جایگزین کرد و به فضولت و نقد مبنایی فلسفی نظرات اقتصادی اعضای دولت پرداخت. مبتنی کردن مطلق اقتصاد بر تصورات و روان جامعه و این ایده که مثلا سرخ ارز، واقعیتی جز انتظارات تورمی احاد جامعه نداشته و نهایتا ضابطه تعیین نرخ ارز است نمی‌تواند مقبول باشد؛ این نگرش مبتنی بر نادیده‌انگاشتن بسیاری از عوامل خرد و کلان موثر در اقتصاد جامعه است. تعیین نقش روان اعضای اجتماع در نرخ ارز می‌تواند در کوتاه‌مدت تحت تأثیر تبلیغات هدفمند قرار گیرد و نادیده‌انگاشتن غلل و عوامل دیگر، به منزله نادیده گرفتن امکان وجود ضوابط در اعتبارات انسانی در علم اقتصاد است که تمامیت علم اقتصاد اهدف نمی‌گیرد. تورم تلقینی و جنگ روانی بر فرض پذیرش، تنها یک مولفه موثر در اقتصاد است؛ دگر مبتنی بر انتظارات عقلایی و دیگر مولفه‌های موثر در اقتصاد جامعه نباشد، دیر یا زود رخت خواهد بست. به تعبیر معروف ابراهام لینکلن: «اندکی از مردم را می‌توان برای همیشه فریب داد؛ همه مردم را نیز می‌توان برای مدت اندکی فریب داد، اما نمی‌توان آنها را برای همیشه فریب داد.» مشکل اصلی سخنان مسولان اقتصادی کشور رالیسم فلسفی نیست تا بقصد و جایگزینی آن با ایده دیگر فلسفی و طرح عامل روانشناختی به جای تمام عوامل موثر در نرخ ارز. مشکلات اقتصادی کشور سامان یابد، بلکه مشکل نظریه ادراکات اعتباری می‌توان نتیجه گرفت که سبک اصلی، عدم کارآمدی و فایده‌مندی ایده‌های اقتصادی مدیران ارشد کشور در حل مسائل اقتصادی، از جمله نرخ ارز است. وجه عدم کارآمدی دولت نیز عمدا دلایل متعددی دارد که تبیین آنها بر عهده متخصصان علم اقتصاد است.

با این حال، اگر چه یکی از اصلی‌ترین عوامل دخیل در مشکل نرخ ارز، عامل روانی است که نمی‌توان آن را نادیده‌انگاشت، اما از آنجایی که این تنها عامل نیست، دولت باید پاسخگو و تفسیر و قصور خود در حل دیگر عوامل و معضلاتی باشد که گریبان‌افراز نرخ ارز است. اما تمامد عودات‌شگاه تهران و پژوهشگر فلسفه



یادداشت

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟

چگونه جهان‌بینی مکتب فلسفی شهسود پهلوی شکل گرفت؟